

خیابانهای تهران: دنیا دیگر آنچه امروز هست نخواهد بود

ترجمه امیر حکیمی



آدریانو سوفری (Adriano Sofri) روزنامه نگار و نویسنده، از رهبران و بنیانگذاران جنبش مسلحانه چپ سالهای هفتاد ایتالیاست. سوفری از سال 1997 در زندان شهر پیزا دربند است. او به دنبال پرونده قتل یک پلیس دستگیر و همراه چند تن از رفقای خود طی محاکمه ای طولانی و استثنائی، به 22 سال حبس محکوم شد. اینک سیاستمداران و دولتمردان ایتالیایی به او پیشنهاد می کنند از کرد خود معذرت خواهی کند تا آزاد شود و او بر این پای می فشارد که برای جرمی که مرتکب نشده عذرخواهی نمی کند. این روشنفکر برجسته ایتالیایی که هم اینک یکی از سرمقاله نویسان روزنامه معتبر ریپوبلیکا (La Repubblica) ایتالیاست، مسایل ایران را به دقت دنبال می کند و مقاله زیر را روز 22 ژوئن 2009 (اول تیر 1388) تحت عنوان «آنچه در خیابانهای تهران تعیین می پذیرد» در این روزنامه نوشته است.

آنچه در خیابانهای تهران می گذرد، با هر نتیجه ای که داشته باشد، بر تمام دنیای ما اثر خواهد گذارد. دنیا دیگر آنچه امروز هست نخواهد بود.

در خیابانهای تهران آنچه تهدیدآمیزتر از آن ممکن نیست با آنچه امیدوارانه تر از آن ممکن نیست به تقابل برخاسته اند. تهدید، اونیفورم سیاه آنانی را دارد که حمله می کنند، کتک می زنند، می کشند و به خاک و خون می کشند؛ آنهایی که به تعداد انبوه به عنوان پیروان خمینی شکل یافته اند. و امید، چهره زیبا و گشاده دختریست جوان. دیروز دیدیم که “ندا”ی جوان چگونه روی آسفالت خیابان جان داد و مرد. شلوار جین و کفش ورزشی، چهره ای زیبا و نپوشیده در حجاب که با خون پوشیده می شد. پدری که تکرار می کرد “ترس”، پیش از آن و بیش از آن که شیون کند.

روز پیش از این، نام دختر جوانی را خواندیم که نوشته بود: “من فردا در راهپیمائی شرکت می-کنم. شاید راهپیمائی فردا به خشونت کشیده بشه. شاید من یکی از کسانی باشم که قراره کشته بشم. دارم تمام آهنگهای زیبایی-رو که تو عمرم شنیدم دوباره گوش میدم. حتی میخوام چند تا آهنگ لوس-آنجلسی بگذارم و برقصم. همیشه دلم می

خواست ابروهایم رو تا جایی که میشه نازک کنم، آره، فردا قبل از اینکه برم، یه سری به آرایشگاه هم می‌زنم!... دوستانم، به اونها هم باید تلفن بزنم و ازشون خداحافظی کنم. از مال دنیا فقط دوتا قفسه کتاب دارم که به خانواده ام سپرده ام کتابها رو به کی بدهند... این جملات پراکنده رو برای نسل بعد نوشتم...".

همین دختر جوان دیروز پیام تازه ای نوشت با عنوان "تقدیم به ندا خواهرم. به خواهرم که مثل من دوست داشت روزی موهایش را به دست باد بسپارد...".

مسئله قدرت بسیار پیچیده و ظریف است. ایران را سی سال پیش شناختم. انقلابی در جریان بود. جنگی در جریان بود. اما از آنجا که اکنون اکثریت قاطع ایرانیان بعد از آن تاریخ متولد شده اند - نکته ای اعجاب آور از نظر ما غربیها - آن شناخت زیاد به کارم نمی‌آید. اما حتی آن زمان، در انقلابی که شاه و امپراتوری پوسیده و ساواکش را از صحنه تاریخ خارج کرد، ایرانیان، یکی در کنار دیگری و همه در کنار هم خیابانها را انباشتند. مذهبیهایی که تنگاتنگ، در کنار دختران و پسران آزاده و مدرن خیابانها را پر کردند. انقلابی جوان و ماهیتاً ناپخته برپا شد تا از یکی از حومه های پاریس، پیرمردی عبوس و بیگانه با این عصر را از جانماز خود جدا سازد و قدرت مطلقاً بیکد و پیچیده ای را در اختیارش قرار بدهد. از آن زمان بود که دو بخش جامعه که در کنار هم خیابانها را انباشته بودند از هم جدا شدند و در مقابل یکدیگر قرار گرفتند. در فرهنگ واپس مانده و ناپخته و خشن آن پیرمرد عبوس، مردانی خشن با تجهیزاتی بدوی شکل گرفتند که دختران و زنان بدحجاب (از نظر خودشان) را مورد تعرض و حمله قرار می‌دادند. با چماق به آنها حمله می‌کردند و در زیر حجاب دختران و زنان به دنبال ماتیک و لاک ناخن می‌گشتند.

سی سال گذشت. در تمام این مدت زنان و دختران، میلی-متر به میلی-متر خواست آزادی خود را حفظ کردند و افزایش دادند: روسری را کمی عقب کشیدن برای بازگاردن پیشانی، طره ای از موها را به بهانه باده آزاد گذاشتن و نمایان کردن، برپایی جشن و مهمانی در خانه، بدون اجبار رعایت پوشش اسلامی؛ چنان که گویی در سرزمینی بدون آقابالاسر زیست می‌کنند، و در این راه و در این میان بهایی سنگین نیز پرداختند.

و حالا در این نقطه ایم. در حال "الله اکبر"، هم آنها و هم اینها، هر دو همین را فریاد می‌کنند، ولی جدایی هرگز تا بدین حد آشکار و قطعی نبوده است. جبهه ها هرگز

بدین روشنی معین نشده بود؛ یا بزرگ خدایی که با چماق می کوبد، تجاوز می کند، سنگسار می کند. یا خدایی که به تموج گیسوان دخترکان در باد لبخند می زند.

وزش باد در میان گیسوان آزاد و رها، از سر بی احتیاطی نیست، شعری است علیه "رنال پولیتیک". این رآلیسم سیاسی چماق را در کف چماقداران می گذارد و بمب اتمی را در انبارهای تسلیحات اربابان آنها. می توان با آنها معاملات طلایی انجام داد. ولی بعد، حساب آنها هم باید پس داد. "رنال پولیتیک"، یا حداقل آن بخش از آن که نمی خواهد به عنوان شریک جرم شناخته شود، زمزمه به رسمیت نشاخنه نتایج انتخابات را سر داده است.

چه کسی می تواند بگوید که احمدی نژاد به واقع برنده انتخابات نیست؟ در واقع هیچکس نمی تواند. اما تظاهرکنندگان در تهران و در دیگر شهرها، با صدای بلند، عکس این را می گویند آن هم به بهای جان. چنان که انتخابات قبلی نشان داد، احمدی-نژاد و آن خامنه ای بی کفایت، که سرنوشت خود را به گونه ای جدایی ناپذیر به سرنوشت او پیوند زده است، هم طرفداران و پیروان زیادی دارند. در آن هنگام کسی که عقب نشینی کرد رفسنجانی بسیار کارکشته و بسیار فاسد بود. احمدی نژاد طرفداران خود را به دو شیوه سنتی به دست آورده است، دو شیوه ای که همیشه عوام را می فریبد. البته خود او نیز هرگز به این شدت و حدت این شیوه ها را به کار نگرفته بود؛ تهمت زدن و عوام را علیه مجرمین احتمالی تحریک کردن. میلیونها "داوطلب"، به عظمت نیروی ویرانگر یک بمب، به نابودی اسرائیل و شهادت فراخوانده شدند. و همینها، احتمالاً برای بردن یک انتخابات دستکاری شده و مخدوش می بایست کافی باشد. ولی اوضاع چنین پیش نرفت. ثقل در نتایج انتخابات، این بار، هم رکوردها را پشت سر گذاشت.

استدلال مخالفان اعجاب آور است: حوزه هایی که تعداد آراء بیش از صد در صد تعداد واجدین حق رأی بود. حوزه هایی که در آنها به نمایندگی مخالفان اجازه حضور داده نشد. حوزه هایی که در آنها به نمایندگی مخالفان اجازه نظارت بر شمارش آراء داده نشد. تقلبهای شمارشی؛ یک رقم به تعداد ارقام آرای شمرده شده برای موسوی اضافه کردند (تا مثلاً عدد چهار رقمی به پنج رقمی تبدیل شود) و این عدد را به نام احمدی نژاد ثبت کردند. کاری که عمل بازشماری آراء را بی معنی می کند.

ولی به فرض آن که احمدی نژاد واقعاً انتخابات را برده باشد، در برابر خیزش و طغیان جوانان ایرانی چه می خواهد بگوید؟ در رژیم چون رژیم ولایت فقیه شیعی چه عنصر یا جزء دموکراتیکی می تواند

وجود داشته باشد؟

نکته یا مسئله مهم در ایران اینست: تحت سیطره قدرت ارتجاعی و خرافی "رهبر مافوق"، رژیم احمدی نژاد، چه اکثریت باشد و چه اقلیت، می خواهد به گونه ای زشت و چندش آور دربار گیسوان دختران جوان تصمیم بگیرد. یعنی در واقع می خواهد تصمیم-گیرند زندگی و آزادی هم ایرانیان باشد. در حالی که جوانانی که با به خطر انداختن جان خود خیابانها را انباشته اند و نقطه امیدی موقت در موسوی یافته اند، به هیچ قدرتی اجازه نخواهند داد راجع به لباس یا آزادی آنها تصمیم بگیرد.

این مسابقه دموکراتیکی است که در ایران بازی می شود. هنگامی که "ندا" و دیگر همراهانش قدم در راه گذاردند، دیگر آن بخش از جهان که از نعمت دموکراسی برخوردار است، مجاز به دو دوزه بازی کردن نیست، مگر با نفی حیثیت و جایگاهی که از آن برخوردار است. اینکه از خصوصیت بزرگ انتخابات، از وزش نسیم در گیسوان دختران در تهران، کابل، یا باری و کازوریا [دو شهر ایتالیا] و یا هر نقطه دیگری از این سیاره چه استفاده ای می خواهد بشود، بحثی است که در جای دیگری باید به آن پرداخت.

آدریانو سوفری